**نظری درباره برنامه های مدارس**

**احمدی، احمد**

معلومات و اطلاعات بشر همیشه از محسوسات و اموری که در دسترس وی قرار گرفته شروع میشود و بامور غیر محسوسه که دور از او هستند سرایت میکند.

در علم النفس یا روانشناسی مطالعات ما ابتدا از درون خودمان آغاز میشود و باصطلاح با روش درونی و شخصی خود و آثار روحی خود را می‏شناسیم و سپس بمطالعهء افرادی که در اطراف ما قرار دارند میپردازیم و بتدریج بآثار روحی و شخصیت آنها پی میبریم.در مطالعهء طبیعت نیز ابتدا از محسوساتی که در اطراف و جوانب ما قرار دارند آغاز میکنیم و کم کم دائره اطلاعات خود را وسعت میدهیم.

بچه‏ای که در یک خانواده متولد می‏شود ابتدا با محیط خود آشنا می‏شود، نامهای اشیائی را که بدسترسش باشد یاد میگیرید،طریقهء بکار بردن اشیائی را که در اطرافش معمولا هستند می‏آموزد و سپس بسایر امور می‏پردازد.اگر پدرش نجار باشد مسلما سر و کارش با تیشه و ارّه و چکش است و البته نام آنها را بزودی یاد خواهد گرفت و چنانچه پدر طفل اهل کتاب و مطالعه باشد بچه نام کتاب و طرز بکار بردن‏ آنرا زودتر از بچهء نجار یاد خواهد گرفت و با محیط خود زودتر آشنا خواهد شد. هر قدر بر سن بچه اضافه شود دائرهء اطلاعات و معلومات او نیز وسعت بیشتری خواهد یافت و کم کم معلومات او از محیط خانه بمحیط شهر و ولایت و ایالت و استان و مملکت‏ تجاوز میکند-پس مرکز معلومات هر طفل بطور عادی و علی القاعده خود طفل و محیط کوچک خانوادگی وی خواهد بود.برحسب اصول علم آموزش و پرورش‏ باید آموزش طفل را نیز بر همین پایه قرار داد یعنی در هنگام تعلیم دادن طفل باید از خود طفل و محسوسات و اشیائی که متعلق بوی میباشند در اطراف و جوانبش قرار دارند شروع کرد و دائرهء اطلاعات او را بتدریج وسعت داد و رعایت الاقدم فالاقدم را نیز نمود،یعنی اگر طفل مثلا نام شهرش را یاد نگرفته نباید پایتخت آرژانتین را بوی تلقین کرد و اگر از نام میوه‏ها و حبوباتی که در اختیارش میباشد اطلاعی ندارد نباید نام میوه‏های مناطق استوائی و یا قطبی را که هنوز بچشم ندیده بذهنش تحمیل کرد. همینطور اگر نو آموزان زبان مادریشان را یاد ندارند و نمیتوانند آنرا بخوانند و بنویسند نباید بآنها زبانهای خارجی را آموخت و قس علی ذلک.

بدبختانه در مدارس ما باین اصل کلی توجهی نشده و نمیشود.خوبست اکنون‏ که اولیای وزارت فرهنگ در صدد تغییر برنامه‏ها میباشند و قصد دارند کمیسیونهائی‏ از دبیران مجرب بوجود آورند تا نظریاتی را در مورد برنامه‏های آموزشی کشور بدهند رعایت این جنبه را در برنامه‏ها مقدم بر سایر امور بدانند.من باب مثال میگویم:

در درس جغرافی بجای اینکه نام شهری دور افتاده و کم‏اهمیت را که در اقصی نقاط افریقا و یا امریکای جنوبی قرار دارد با ذهان محصلین تحمیل کنند بهتر است در مدارس ابتدائی ابتدا سعی کنند که محصّلین جغرافیای شهری را که در آن‏ زندگی میکنند بتفصیل یاد بگیرند و بنسبت پیشرفت،اطلاعاتی در خصوص ولایت‏ و بخشهای آن و سپس استان مربوط فرا گیرند و در کلاسهای بالاتر جغرافیایی ایران را بتفصیل.آنگاه که ازین قسمت فراغت حاصل نمودند جغرافیای ممالکی که لازمتر است و با ما ارتباط بیشتری دارند بیاموزند.در تاریخ نیز سعی شود که ابتدا تاریخ‏ معاصر باطفال آموخته شود و سپس بتدریج هرچه بکلاسهای بالاتر می‏آیند از حال‏ بگذشته متوجه شوند.در ادبیات فارسی نیز ابتدا باید قطعاتی را بشاگردان آموخت‏ که از نویسندگان معاصر و سبک نگارش آنها نزدیک بمکالمات روزانهء اطفال باشد و کم کم بسبکهای متأخرین و قدما پرداخت.

درین نکات دقیق رعایت کامل تاکنون نشده است و من که شانزده سال از عمر عزیزم را در دبستان و دبیرستان و دانشکده در راه آموختن از دست داده‏ام اکنون‏ درمی‏یابم که از بسیاری معلومات بسیار لازم و حیاتی بی بهره‏ام و در عوض محفوظات و معلوماتی درین مدت بذهن سپرده‏ام که هیچگاه مرا بکار نخواهد آمد،و اگر بگویم‏ هم‏اکنون از بخشهای ولایت و زادگاه خود بیخبرم تعجب نفرمائید.این دردی است‏ که اکثریت تحصیلکرده‏های ما بدان مبتلا هستند.